

www.escr.ir

حقوق بشر، دموکراسی و توسعه*

نوشته: جک دانلی

ترجمه: نورمحمد نوروزی

سیروس فیضی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حقوق بشر در جامعه بین‌المللی کنونی که استاندارد مشروعیت سیاسی بین‌المللی را پذیرفته است، به ایده سیاسی برتر بدل شده است. توسعه و دموکراسی نیز وضعیت همانندی دارند. رژیم‌هایی که دست کم ادعای پیگیری رشد اقتصادی سریع و پایدار («توسعه»)، مشارکت سیاسی مردمی («دموکراسی»)، و رعایت حقوق شهروندانشان («حقوق بشر») را ندارند، مشروعیت ملی و بین‌المللی‌شان را به خطر می‌اندازند.^۱

اما رابطه میان این اهداف پیچیده و مشکل است. این مقاله، فرضیه امروزین عافیت‌طلبانه را همان طور که اعلامیه و برنامه عمل کنفرانس جهانی وین در مورد حقوق بشر در سال ۱۹۹۳ مطرح کرد که «دموکراسی، توسعه، و حقوق بشر و آزادی‌های اساسی مستقل هستند و همدیگر را متقابلاً تقویت می‌کنند»، به چالش می‌کشد.^۲ این مقاله بی‌آنکه اهمیت پیوندهای عملی و نظری را از نظر دور دارد، بر تنش میان منطق حقوق بشر، دموکراسی و توسعه توجه دارد.^۳

* این مقاله ترجمه متن زیر است:

“Human Rights, Democracy, and Development”, in Jack Donnelly, *Universal Human Rights in Theory and Practice* (Ithaca and London: Cornell University Press, 2003), 185-203.

مرکز تحقیقات اسرارریک

یقیناً تلاش برای حقوق بشر به واسطه این آگاهی تقویت شد که بسیاری از ادعاهای دوران جنگ سرد در مورد ناسازگاری‌های میان حقوق بشر، دموکراسی و توسعه بر خطا بودند. ویراست پیشین این کتاب دو فصل به انتقاد از حقوق مبادله بازرگانی آن زمان - استدلال استاندارد برای ضرورت توسعه - اختصاص داده بود. اما امروزه این امر دست کم تا این حد اهمیت دارد که پیش‌فرض‌ها و ادعاهای مبتنی بر اینکه حقوق بشر و توسعه ضرورتاً و به طور خود به خودی به هم مرتبط هستند را به چالش بکشد. این دو خط ظاهراً بسیار متفاوت با این پافشاری همراهند که هیچ رابطه خود به خودی، چه مثبت و چه منفی، میان تلاش‌ها برای حقوق بشر و توسعه وجود ندارد. پیامدهای توسعه برای حقوق بشر، و پیامدهای حقوق بشر برای توسعه تا حد زیادی سیاسی هستند و بر حسب زمان، مکان و خط‌مشی متفاوت‌اند. یک چنین چیزی در مورد دموکراسی و حقوق بشر نیز صادق است. تنها هنگامی که دموکراسی و توسعه به روش‌های بسیار خاصی فهم و پیگیری می‌شوند، پیگیری‌شان ممکن است به زیان حقوق بشر باشد.

۱- زبان امروزین مشروعیت

پیوند میان مشروعیت و رفاه (که امروزه ما مرتب از آن با عنوان توسعه یاد می‌کنیم) در ارتباط تنگاتنگ با یک حقوق جهانشمول و فراسیاسی-فرهنگی است. مبانی جامعه‌شناختی و ایدئولوژیکی رژیم حاکم هرچه باشد، ناتوانی دائمی یا مفرطش در برآوردن رفاه، اگرچه ممکن است در سطح محلی دانسته شود، عموماً به چالش سیاسی جدی می‌انجامد.

دموکراسی بسیار به ندرت زمینه مرتبی برای مشروعیت بوده است. در طول تاریخ، بیشتر جوامع سیاسی اقتدار را بر پایه یک موهبت الهی، نظم طبیعی، یا سنتی که حکومت سلسله‌مراتبی را به واسطه کسانی با فضیلت برتر (بر حسب تولد، سن، جنس، ثروت، مهارت، یا قدرت) مشروع سازد قرار داده‌اند. اما در طول نیم قرن گذشته، بیشتر رژیم‌ها اقتدار را از پایین و از «مردم» طلب نموده‌اند تا از یک منبع «والا تر».

مشروعیت سیاسی دست کم از قرن هفدهم برای دفاع از حقوق طبیعی و انسانی در نظر گرفته و بنیاد نهاده شده است. با این حال، حقوق بشر تنها پس از جنگ جهانی دوم به عنوان زمینه‌ای برای مشروعیت بین‌المللی مطرح شد. حقوق بشر از دهه ۱۹۷۰ موضوعی منظم، اگرچه بحث‌انگیز، در سیاست دو جانبه و چندجانبه بوده است. حقوق بشر در دهه

گذشته به دموکراسی و توسعه پیوسته تا یک نظام سه‌گانه مشروعیت‌بخش را تکمیل کند. دموکراسی، حقوق بشر، و توسعه قرابت‌های مفهومی و عملی مهمی با هم دارند. مبرهن‌تر اینکه هنجارهای حقوق بشر بین‌المللی مستلزم حکومتی دموکراتیک‌اند. همان‌گونه که ماده ۲۱ اعلامیه جهانی بیان می‌دارد، «اراده مردم مبنای اقتدار حکومت است». دموکراسی اگرچه ضرورتی برای توسعه (به ویژه در کوتاه مدت و میان مدت) به شمار نمی‌آید اما مانع از حکومت بد یغماگری می‌شود که توسعه را از میان می‌برد. حقوق مدنی و سیاسی مسئولیت و شفافیتی به دست می‌دهند که می‌تواند کمک کند تا رشد اقتصادی به جای اینکه به غنای [عرصه] خصوصی بینجامد، توسعه ملی را در بر داشته باشد. بازتوزیع‌های مورد نظر در حقوق اقتصادی و اجتماعی نیز به همین ترتیب در صدند تا تضمین نمایند که رفاه در سرتاسر جامعه گسترش می‌یابد. بر عکس، آنها که در حاشیه اقتصادی می‌زیند یا از توجه واقعی در زمینه یک زندگی بهتر برای فرزندان‌شان به دورند، احتمالاً کمتر تمایل دارند تا منافع یا حقوق دیگران را رعایت کنند.

تحقق چنان قرابت‌هایی نه خود به خودی است و نه اجتناب‌ناپذیر؛ آن قرابت‌ها بستگی به زمینه، طرح نهادی، و عمل سیاسی دارند. مردم اغلب می‌خواهند بدترین کارها را در حق (برخی) «هم» شهریان‌شان انجام دهند. نابرابری شدید در کشورهای نظیر برزیل و ایالات متحده بر نقش محوری سیاست در انتقال «توسعه» (رفاه ملی جمعی) به سمت بهره‌مندی از حقوق اقتصادی اجتماعی شناخته‌شده بین‌المللی تأکید دارد. کره جنوبی و تایوان، نمی‌گویم اروپای غربی قرن نوزدهم، نشان دادند که به رغم نفی نظام‌مند حقوق مدنی و سیاسی، توسعه می‌تواند دهه‌ها تداوم یابد.

بیست و پنج سال پیش، بیشتر دولت‌ها با توسل به نه تنها امنیت ملی (چنانکه در تضاد با امنیت فردی است) و نسبی‌گرایی فرهنگی (چنانکه در تضاد با حقوق بشر جهانشمول است) بلکه با استناد به الزامات «عالی‌تر» توسعه و دموکراسی، قربانی‌های نظام‌مند حقوق بشر را توجیه کردند. توسل به الزامات توسعه، هنوز هم یک جنبه مباحث بین‌المللی این روزگار است اما در جامعه بین‌المللی پس از جنگ سرد، همان‌گونه که در یک بیانیه برنامه توسعه ملل متحد^۱ ادعا شده که «حقوق بشر و توسعه انسانی به هم وابسته هستند و متقابلاً همدیگر را تقویت می‌کنند» (۱۹۹۸)،

1. United Nations Development Program (UNDP)

استدلال‌های وابستگی متقابل به هنجار تبدیل شده‌اند. قدرت این نگرش تازه به مشروعیت بین‌المللی در افول سریع حیرت‌انگیز بیشتر انواع رژیم‌های استاندارد دوران جنگ سرد پیداست. دموکراسی‌های خلقی — که حقوق دشمنان طبقه را در برابر یک کالای جمعی بزرگتر (به تعیین حزب) فدا کردند — هر جا که مردم گزینه ای داشتند به سرعت از میدان به در رفتند. دولت‌های امنیت ملی — که هر چه و هر کس را در تلاش علیه امنیت ملی دیدند قربانی نمودند — نیز از اعتبار افتادند. سقوط کائونده^۲ در زامبیا و سوهارتو^۳ در اندونزی نمونه‌های بارز افول وطن‌پرستی هستند. حکومت نظامی حتی در صحرای جنوب آفریقا که از زمان استقلال شکل عمومی حکومت بوده است در حال افول است.

ما نباید بیش از حد بر توان ایده حقوق بشر تأکید نماییم. شکست اقتصادی محور فروپاشی بیشتر این رژیم‌ها بوده است. تقاضاهای عمومی برای دموکراسی و حقوق بشر اغلب ساده‌انگارانه بوده‌اند. بیانیه‌های رسمی غالباً ریاکارانه بوده‌اند. توسل به نسبی‌گرایی فرهنگی و ویژگی‌های ملی به سختی از بحث‌های مربوط به حقوق بشر کنار نهاده شده‌اند. با وجود این،

پشتیبانی قوی از جهانشمولی حقوق بشر بین‌المللی شناخته شده در کنفرانس حقوق بشر جهانی در وین در سال ۱۹۹۳، به رغم تلاش‌های عمده چین و متحدانش در جهت یک نسبی‌گرایی قوی، نشان دهنده تغییر عمده در تلقیات بین‌المللی مسلط است.^۴ شکاف در نظریه و عمل هر قدر که باشد، امروزه بیشتر دولت‌ها در تلاش‌هایشان برای استقرار مشروعیت ملی و بین‌المللی آشکارا به حقوق بشر، دموکراسی و توسعه متوسل می‌شوند.

این ساده‌سازی بیش از حد و مفیدی است که بگوییم این ایدئولوژی مسلط بین‌المللی بر پایه موفقیت دولت‌های رفاهی دموکراتیک (و سوسیال دموکراتیک) لیبرال غربی است. آنها از نظر اقتصادی بسیار غنی‌اند اما عمیقاً به یک دولت رفاهی گسترده و بازتوزیعی متعهدند. به لحاظ سیاسی، آنها از نظام‌های انتخاباتی رقابتی قوی و آزاد — در کنار اجماع قوی غیرمعمول در مورد ساختارها و ارزش‌های سیاسی مبنایی — برخوردارند و هیچ جای دیگر این قدر پیشرفت در تأمین برخورداری تقریباً کل جمعیت از بیشتر حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شناخته شده بین‌المللی نداشته است. با این حال، این به هم آمیختگی خاص توسعه، دموکراسی و

1. Kaunda
2. Suharto

حقوق بشر بازتاب توازن مشخص و مشروط بازارها (توسعه)، انتخابات (دموکراسی)، و حقوق بشر فردی است.

۲- تعریف دموکراسی

«دموکراسی مبتنی بر ابراز آزادانه اراده مردم در تعیین نظام‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خودشان و مشارکت کامل‌شان در همه جنبه‌های زندگی‌شان است». این بیان از اعلامیه وین جای خوبی برای شروع است. این تعریف همچون همه تعاریف روشن، ریشه در واژه شناسی اصطلاح دارد: دموکراتیای یونانی، تحت اللفظی، به معنای حکومت یا قدرت (کراتوس^۲) مردم (دموس^۳) است.

دموس کل جمعیت نبود، بلکه ترجیحاً یک طبقه اجتماعی خاص بود: توده‌ها یا مردمان عوام^۴ - تحت اللفظی، به معنای بسیار اما با دلالت‌های اجتماعی مشابهی در انگلستان عصر ویکتوریا مصطلح شد. دموکراسی آتنی حتی در «عصر طلایی» خود حکومت طبقاتی شهروندان عادی، طبقه‌ای (از مردان آزاد) بود که نوعاً منافع‌شان را در تقابل با «بهترینان» اریستوکرات^۵ (تحت اللفظی، به معنای حکومت بهتران)، اولیگارشی^۶ (حکومت کمتران)، یا

پلاتوکرات^۷ (حکومت اغنیا) می‌دیدند. نظریه و عمل دموکراسی در بیشتر تاریخش، بر ادعاهای متضاد طبقات اجتماعی رقیب نسبت به اقتدار تمرکز داشته است. به همین خاطر، دیوید هلد^۸ [کتاب] مدل‌های دموکراسی^۹ اش را با تعریف دموکراسی این گونه آغاز می‌کند که «یک شیوه از حکومت است که در آن مردم، در تقابل با پادشاهان و اشراف، حکومت می‌کنند» (۱۹۸۷: ۲).

در نتیجه، دموکراسی تا نسبتاً همین اواخر بدنام بوده است - برای نمونه، دلالت حتی مفهوم امروزی «دیمگاک»^{۱۰}، رهبر (سخنگو) مردم ملاحظه کنید - و نه فقط به خاطر دموکرات‌ها تا اواخر قرن هجدهم تقریباً همیشه منحرف و ضایع بوده است. ما مگر اینکه بپذیریم که خرد یا فضیلت کم و بیش به طور تصادفی در میان شهروندان و اتباع توزیع می‌شود، همچنانکه برخی جوامع پذیرفته‌اند، [و الا] ادعاهای شهروندان عادی برای حکومت بر مبنای «تعداد صرف» است. از این جهت، از افلاطون گرفته تا ارسطو، و در نظر کانت و هگل، دموکراسی به عنوان حکومت ناسازگار با حکومت خوب مطرود بوده است. حتی طرفداران رژیم‌های ترکیبی یا «جمهوریخواه»

6. oligarch

7. plutocrat

8. David Held

9. Models of Democracy

10. demagogue

1. democratia

2. kratos

3. demos

4. hoi polloi

5. aristocrat

- از ارسطو تا ماکیاولی، و تا مدیسون و کانت — منافع و ادعاهای اکثریت را به رسمیت شناختند اما آنها را با ادعاهای اقلیت مبنی بر عقل یا فضیلت برتر متوازن نمودند.^۵ تنها در خلال دو قرن گذشته — و به ویژه در نیم قرن گذشته — کشمکش‌های لیبرالی، سوسیالیستی، و ضداستعماری، مفاهیم مسلط «مردم» را متحول نمودند و از این رو، حکومت غیردموکراتیک را نمایندگی کردند.^۶
- حکومت کردن برای مردم به هر روی به چه معناست؟ هلد فهرست مختصری از معانی مشترک را پیشنهاد می‌نهد:
- ۱- اینکه همه باید، به وجهی که همه در قانونگذاری دخالت داشته باشند، در تصمیم‌گیری بر سر سیاست عمومی، در اعمال قوانین و در دوایر دولتی نظارت داشته باشند.
 - ۲- اینکه همه باید شخصاً در تصمیم‌گیری بسیار مهم یعنی تصمیم‌گیری بر سر قوانین عمومی و موضوعات سیاست عمومی دخالت داشته باشند.
 - ۳- آن فرمانروایان باید در برابر فرمانبرداران پاسخگو باشند؛ آنها باید، به عبارت دیگر، متعهد باشند تا اقداماتشان را برای فرمانبرداران توجیه نمایند و قابل عزل باشند.
 - ۴- آن فرمانروایان باید در برابر نمایندگان فرمانبرداران پاسخگو باشند.
 - ۵- آن فرمانروایان باید از سوی فرمانبرداران انتخاب شوند.
 - ۶- آن فرمانروایان باید از سوی نمایندگان فرمانبرداران انتخاب شوند.
 - ۷- آن فرمانروایان باید در جهت منافع فرمانبرداران عمل نمایند. (۱۹۸۷: ۳)
- آخرین این مفاهیم اگرچه غالباً به میان می‌آید اما مفهوم قابل دفاعی از دموکراسی نیست. شاهان بوربون، امپراتوران چینی، و سلاطین عثمانی (به شکلی بحث انگیز اما به طرز موجهی) مدعی حکومت در جهت منافع مردم بودند. حکومت‌های برای مردم ممکن است دموکراتیک باشند یا نباشند. دموکراسی، چنانچه به معنایی بیش از نبود حکومت نظام‌مند بد از سوی بخش ناچیزی از جامعه باشد، باید حکومت برای مردم یا حکومت از سوی مردم قلمداد شود. و رای بهره‌مندی از حکومت‌داری مطلوب، مردم در یک دموکراسی باید منبع اقتدار دولت برای حکومت کردن باشند.^۷
- با این اوصاف، شش مفهوم دیگر هلد طیف وسیعی از شکل‌های سیاسی را در بر می‌گیرد که می‌تواند به شکل موجه‌ای دموکراتیک قلمداد شوند و همگی شدیداً باز هستند. «دخیل بودن» در تصمیم‌گیری به چه

معناست؟ سازوکارها و ابزارهای «پاسخگویی» حکومت کدامند؟ فرمانبرداران چگونه باید فرمانروایان را «انتخاب» نمایند؟ با مراجعه به فرمول وین می‌توان دریافت که موضوع عبارت از «ارادهٔ آزادانه ابراز شدهٔ مردم» است.

نظریه‌های دموکراتیک غالباً به واسطهٔ اتکایشان بر آزمون‌های «ماهوی» و «رویه‌ای» از هم متمایز می‌شوند. روسو^۱ شرح خوبی از تفاوت را بیان می‌دارد. ارادهٔ مردم باید از طریق مشورت با آنها به طور مستقیم یا با واسطهٔ نمایندگانشان تعیین شود. با این حال، روسو این «ارادهٔ همگانی» (رویه‌ای) را که غالباً از جانب منافع فرد یا گروه خاصی مطرح می‌شود را از نظر دور می‌دارد. در عوض، وی از «ارادهٔ عمومی» طرفداری می‌کند که بازتاب منافع منطقی کل مردم است و همیشه معرف اولویت‌های افراد و گروه‌ها نیست.^۲

با این حال، مفاهیم ماهوی گرایش به آن دارند تا به جای آنکه فقط سودمندی داشته باشند، پیوند با ایدهٔ مردم حاکم را واگذارند. از این رو، «دموکراتیک» به راحتی مترادف

صوری «مساوات طلبی» تقلیل می‌یابد. مفاهیم ماهوی همچنین تابع طیفی از مشکلات و سوءاستفاده‌های عملی است که از

1. Rousseau

2. Social Contract, Book II, chapter 3.

روسو حتی مدعی است که «در حالتی که برای یک ارادهٔ خصوصی مقدور نیست که با برخی نقطه‌نظرات ارادهٔ عمومی توافق نماید، دست کم برای این توافق دوام و پایداری متصور نیست. به خاطر اینکه ارادهٔ خصوصی گرایش به داشتن اولویت‌هایی دارد و ارادهٔ عمومی گرایش به تعادل دارد». (کتاب دوم، فصل نخست)

3. polyarchy
4. Robert Dahl

در جهت فورمالیسم و ظاهرگرایی پوچ تنزل یابد. مفاهیم ماهوی به درستی تأکید دارند که ما نباید جنبه ارزش‌های اصلی اقتدار مردم و کنترل مؤثر بر حکومت را از دست دهیم.

به جای گسترش این بحث شکل‌ها و انواع دموکراسی، من می‌خواهم با اشاره به نقش مهم صفات (یعنی ماهوی، روبه‌ای، گزینشی^۱، مستقیم، نمایندگی، لیبرال، هدایت‌شده، خلقی) در بیشتر بحث‌های دموکراسی، آن را از نزدیک بررسی نمایم. من به استدلال خواهم پرداخت که کار حقوق بشر بیشتر «دموکراسی‌های» معاصر ریشه در صفات ماهوی همچون

«لیبرال» دارد. و دموکراسی گزینشی، حتی به یک مفهوم چند حاکمی گسترده، در برابر تقاضاهای حقوق بشر شناخته شده بین‌المللی درمانده است.

۳- دموکراسی و حقوق بشر

دموکراسی و حقوق بشر در یک تعهد مشترک در مورد ایده آل شرافت سیاسی برابر برای همگان اشتراک عقیده دارند. علاوه بر این، هنجارهای حقوق بشر بین‌المللی، همان گونه که پیشتر اشاره کردیم، مستلزم حکومت دموکراتیک هستند. اما این پیوند نیازمند حرکت به نفع دیگری نیست. دموکراسی احتمالاً به تحقق بیشتر حقوق بشر کمک

می‌کند. حتی جایی که دموکراسی و حقوق بشر در تعارض مستقیم نیستند غالباً در جهات متفاوتی سیر می‌کنند.

الف) توانمندسازی: کی؟ برای چه؟

دموکراسی معطوف به توانمندسازی مردم است تا تضمین نماید که آنها به جای برخی دیگر گروه‌ها در جامعه حکومت می‌کنند. دموکراسی اقتدار حاکم را به مردم، به خاطر اینکه حاکم هستند، آزادند، و همان گونه که در اعلامیه وین آمده «برای تعیین نظام‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان» می‌دهد.

در مقابل، حقوق بشر معطوف به توانمندسازی افراد و همین طور محدود کردن افراد حاکم و حکومت‌شان است. طیف قابل‌پذیرشی از نظام‌ها و اقدامات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی شدیداً محدود به این ضرورت هستند که هر شخصی کالاها، خدمات و فرصت‌های معینی دریافت می‌دارد. سوای اینکه کی باید حکومت کند - که در حقیقت پاسخ مورد نظر دموکراسی است - حقوق بشری دغدغه این را دارند که حاکمان چه می‌کنند و مردم (یا هر گروه دیگر) چگونه حکومت می‌کنند.

دموکراسی‌ها به عنوان یک گروه به طور

1. electoral

متوسط ممکن است سابقه حقوق بشری بهتری نسبت به رژیم‌های غیردموکراتیک داشته باشند. اما برخی دولت‌های غیردموکرات در ارتباط با برخی حقوق از دولت‌های دموکرات بهتر عمل می‌کنند. علاوه بر این، رویه‌های حقوق بشری در میان دموکراسی‌ها بسیار متنوع است.

تنها اگر اراده‌های مردمان حاکم به حقوق بشر احترام بگذارد و منافع و اقدامات‌شان را محدود کند، دموکراسی به تحقق حقوق بشر کمک خواهد کرد. اما در عمل، اراده مردم، بدون در نظر گرفتن اینکه چگونه تعیین شود، غالباً از حقوق افراد شهروند فاصله می‌گیرد.^۸ دموکراسی‌های گزینشی غالباً در خدمت منافع خاصی از حوزه‌های انتخابی کلیدی هستند. دموکراسی مستقیم، همان گونه که در مورد آتن بسیار شاخص است، می‌تواند تا حد زیادی غیرقابل تحمل باشد.

«دموکراسی‌های خلقی» مارکسیستی نمونه بسیار جالبی از تفاوت‌ها میان پروژه‌های سیاسی ناظر بر «همه حقوق بشری برای همه» و «همه قدرت برای مردم» به دست می‌دهند. دیکتاتوری پرولتاریا، مشکلات عملی رژیم‌های استالینیستی دنیای واقعی هر قدر باشد، ریشه در ایده‌آل دموکراتیک کلاسیک داشت که با یک دیدگاه عمیقاً مساوات‌گرایانه در مورد پرولتاریا به مثابه یک طبقه جهانشمول به

روز شد.^۹ آنهایی که با اصرار بر پیگیری منافع طبقاتی (یا دیگر منافع خودخواهانه) متعارض با منافع مردم/پرولتاریا، مدعی حقوق بشر هستند باید، به نام دموکراسی، مجبور به قبول خیر همگان شوند. هر بدیل دیگری، به مفهوم مهم قضیه، غیردموکراتیک خواهد بود.

هواخواهان حقوق بشر پاسخ خواهند داد که «دموکراسی چقدر بد است». در حقیقت، حقوق بشر به مفهوم مهم قضیه، عمیقاً ضد دموکراتیک است. برای نمونه، دیوان عالی ایالات متحده در غالب اوقات مورد انتقاد قرار می‌گیرد که ضد دموکراتیک است، زیرا مرتب اراده مردم را بلااثر می‌گذارد. دیوان عالی این کار را بر اساس یک طرح انجام می‌دهد. یک هدف محوری بازنگاری قانون اساسی تضمین این است که مردم، از طریق نمایندگان منتخب‌شان، حاکمیت‌شان را به گونه‌ای که حقوق اساسی را نقض کند اعمال نمایند.

در این رابطه، اگر نه زود، یک خواننده مایوس، ممکن است پاسخ دهد که مردمان امروزی یونان قدیم یا نظریه‌پردازانی همچون کانت و مدیسون را در ذهن‌شان ندارند، مارکس را به حال خود واگذارید. تاریخ و واژه‌شناسی اطلاعات به دست می‌دهند اما مفاهیم امروزی دموکراسی را که حکومت‌های مرجع استانداردشان همچون حکومت‌های

بریتانیا، فرانسه، آلمان، هند، ژاپن، و ایالات متحده را دارند، تعیین نمی‌کند. بسیار خوب. اما چه نوع حکومتی؟

ب) دموکراسی لیبرال در برابر دموکراسی گزینشی پاسخ استاندارد از جانب اَرهیافت مطالعاتی] سیاست‌های مقایسه‌ای، «لیبرال دموکراسی» می‌باشد که نوع بسیار ویژه‌ای از حکومت است که در آن حقوق مرجع اخلاقی و سیاسی شهروندان (و ضرورت حکومت قانون^{۱۰}) حوزهٔ تصمیم‌گیری دموکراتیک را محدود می‌کند. دموکراسی و حقوق بشر در دموکراسی‌های لیبرال امروزی متقابلاً همدیگر را تقویت می‌کنند زیرا ادعاهای رقیب دموکراسی و حقوق بشر به نفع حقوق بشر حل و فصل می‌شود.

در لیبرال دموکراسی‌ها، برخی گزینه‌های سوءاستفاده از حقوق برای مردم نفی می‌شوند («کنگره قانونی وضع نخواهد کرد...») و برخی گزینه‌های تقویت حقوق صورت می‌گیرند («هر کسی حق دارد...»). حکومت دموکراتیک یا مردمی تنها در چهارچوب محدودیت‌هایی که از سوی حقوق بشر فردی وضع شده عمل می‌نماید. تعهد لیبرال به حقوق فردی، بیش از تعهد دموکراتیک به توانمندسازی مردمی، دموکراسی‌های لیبرال امروزی را مقوم حقوق

می‌سازد. صفت «لیبرال»^{۱۱} فزون‌تر از نام «دموکراسی» سبب می‌شود که حقوق بشر عمل کند.

این صفت همچنین سبب می‌شود که حقوق بشر در دموکراسی‌های اجماعی^۱ هم عمل کند (لیجفرت^۲ ۱۹۷۵). موضع اجماعی در مورد حقوق ویژه برای گروه‌های اجتماعی مستقر — برای نمونه، کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در هلند، یا والونی‌ها^۳ و فلامی‌ها^۴ در بلژیک — ممکن است سبب تسهیل در تضمین حقوق بشر برای همه در جوامع کثیرالمله شود. با این حال، یک بار دیگر [تکرار می‌شود که] منطق دموکراتیک در مورد توانمندسازی مردم تابع منطقی است که آنچه مردم یا نمایندگان‌شان ممکن است به طرز مشروعی انجام دهند را محدود می‌کند.^{۱۲}

تلاش برای دموکراسی لیبرال، تنها به این خاطر تلاش برای حقوق بشر است که حقوق بشر در تعریفی در دل این صفت جای داده شده است. پیوند میان دموکراسی گزینشی (یا دموکراسی بدون هیچ صفتی) و حقوق بشر بسیار ظریف‌تر است. اگرچه دموکراسی (گزینشی) ممکن است منابع پیشین تخطی را از میان بردارد، اما ضرورت دارد که ما را از اعمال یا اجرای بسیاری از حقوق بشر خیلی

1. consociational.

2. Lijphart.

3. Walloons.

4. Flemish.

دور نکند. تأسیس دموکراسی گزینشی مطمئن و ایمن مثلاً در اندونزی یا نیجریه تنها قدمی کوچک (ولو ارزشمند) به سمت تأسیس رژیم‌های حامی حقوق خواهد بود.

«انقلابات دموکراتیک» دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، بی‌تردید حقوق بشر را منتفع نمودند.

اما حتی جایی که نیروهای ضددموکراتیک خودشان را مطرح نکرده اند، بسیاری از حقوق بشر شناخته شده بین‌المللی به طور مرتب در یک تعداد از دموکراسی‌های تازه اما غیرلیبرال نقض شدند. آنها بخشی از اکثریت نیستند - یا [حتی] هر قدر گروه مجری قدرت مردم باشد - هنوز نیاز به حمایت از حقوق بشر در

برابر حکومت‌های دموکراتیک وجود دارد.

در اینجا بحث دموکراسی‌های (گزینشی) «نابالغ» در برابر دموکراسی‌های (لیبرال) «بالغ» مطرح نیست. این دموکراسی لیبرال است که تعدیل یا محدود می‌شود نه دموکراسی گزینشی بالغ (کاملاً توسعه یافته). چنین مشکلاتی تلاش برای بحث کردن در مورد دموکراسی لیبرال به منزله سبتر، کامل، یا قوی در برابر دموکراسی گزینشی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. تفاوت‌ها کیفی هستند نه کمی. دموکراسی لیبرال در عوض تکمیل یا تحقق منطق کامل حکومت مردم، حاکمیت مردمی را در جایگاه «شایسته» اش

قرار می‌دهد: تابع حقوق بشر.

چنین تمایزاتی بسیار بیش از منافع نظری آن مطرح‌اند. چنانچه صرفاً دموکراسی گزینشی در جریان باشد، و یا حتی تلویحاً، به مثابه متشابهی منطقی با دموکراسی لیبرال، یا قدمی به سمت دست‌آورد کم و بیش خود به خودی دموکراسی لیبرال تصور شود، تلاش برای حقوق بشر می‌تواند به گونه‌ای ظریف اما به طرز قابل توجهی از میان برود. این هشدار فوق‌العاده مهمی برای سیاست خارجی آمریکا است که به طرز ناپخته‌ای بیش از حد بر سازوکارهای انتخابات اصرار دارد.

۴ - تعریف توسعه

تعاریف توسعه تقریباً به همان اندازه دموکراسی متنوع، و شاید حتی بحث انگیزتر هستند.^{۱۳} من میان مفاهیمی که بر توسعه اقتصادی، عمدتاً بر حسب رشد در قابلیت‌های تولید ملی فهمیده می‌شوند، تأکید دارند و مفاهیمی که بر توسعه انسانی، غالباً بسیار وسیع‌تر فهمیده می‌شوند، اصرار دارند تمایز می‌گذارم.

تعریف توسعه به مثابه رشد در سرانه تولید داخلی ناخالص^{۱۴}،^{۱۵} به رغم دهه‌ها انتقاد، به سطره اش بر جریان‌های اقتصادی، سیاسی و مردمی ادامه می‌دهد. تجدید حیات استراتژی‌های اقتصادی بازار محور در دو دهه گذشته، محوریت مفاهیم رشد توسعه را افزایش داد: بازارها

نهادهای اجتماعی هستند که آهنگ آن دارند تا رشد (تولید کل) را به حداکثر برسانند. نیرومندترین و متنفذترین انتقادات دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ بر وابستگی تأکید داشتند. نظریه پردازان وابستگی استدلال کردند که توسعه نیافتگی، در عوض آنکه طبیعی، دولت ماقبل صنعتی، باشد حاصل شرایط توسعه نادرست است.^{۱۶} دیدگاه وابستگی اگرچه به لحاظ نظری امروزه زوال یافته اما به گونه ای سودمندانه تمرکز توجه را به سمت تاریخ توزیع در استراتژی های رشد معطوف نمود (مقایسه کنید با [دیدگاه] جیمز [۱۹۹۷]).

یک واکنش عمده در جریان اصلی، تأکید بر رشد درازمدت و پایدار بوده است. علاوه بر چهارچوب زمانی گسترده تر، دیدگاه های توسعه پایدار توجه را معطوف محیط زیست و دیگر «برونی‌ها» فارغ از نگرش های نئوکلاسیک می نماید.^{۱۷} با وجود این، این فهم غنی تر و کلی تر از فرایند اقتصادی هنوز هم ظرفیت رشد مستقلى در قابلیت مولد بودن و به همین ترتیب، در تولید ناخالص داخلی سرانه به گونه ای که باید پایدار باشد را در پیش رو می بیند.

بدیل های بنیادی تر برای فهم های رشدمحور از توسعه به جای تأکید مضیق بر فرایندهای «اقتصادی»، بر برابری و عدالت اجتماعی تأکید دارند. نگرش برنامه توسعه ملل متحد در مورد «توسعه انسانی پایدار»، اوج کنونی این جنبش را نشان می دهد:

ما توسعه انسانی را بر حسب گسترش گزینه ها برای همه مردم در جامعه تعریف می کنیم. . . . پنج وجه در رابطه با توسعه انسانی پایدار وجود دارد — که همگی بر زندگی فقرا و اقشار آسیب پذیر تأثیر می گذارد. توانمندسازی — گسترش قابلیت ها و گزینه های مردان و زنان توانایی شان را در اعمال آن گزینه ها فارغ از گرسنگی، نیاز و محرومیت افزایش می دهد. آن همچنین فرصت شان را در مشارکت، پشتیبانی، و تصمیم گیری تأثیرگذار بر زندگی شان افزایش می دهد.

همکاری — با احساس تعلق مهم برای تکامل شخصی، رفاه و احساس هدف و معنا، توسعه انسانی به روش هایی مورد توجه است که به واسطه آنها مردم با هم کار می کنند و تعامل دارند.

برابری — گسترش قابلیت ها و فرصت ها به معنای بیش از درآمد — همچنین به معنای مساوات همان گونه که در یک نظام آموزشی که هر شخصی باید دسترسی داشته باشد.

پایداری — نیازهای این نسل باید بدون وجه‌المصلحه قرار دادن نسل‌های آینده که باید از دست فقر و محرومیت آزاد باشند و قابلیت‌های اساسی‌شان را اعمال نمایند، برآورده شود.

امنیت — به ویژه امنیت معاش. مردم نیاز دارند تا از تهدیدهایی همچون بیماری و سرکوبی و از شکست‌های آزار دهنده ناگهانی در زندگی‌شان به دور باشند (۱۹۹۷: فصل نخست؛ مقایسه کنید با اناند و سن (۱۹۹۶)؛ و نوسباوم (۱۹۹۶).

اگرچه من با انگیزه‌های پشت سر چنین تلاش‌هایی همراهی می‌کنم اما آنها را به واسطه اهداف تحلیلی که در اینجا دارم رد می‌کنم. تنها با ترفندی در تعریف، «حقوق بشر و توسعه انسانی پایدار به گونه‌ای غیرقابل انفصال با هم پیوند دارند» (برنامه توسعه ملل متحد ۱۹۹۸).

۵) مبادلات حقوق توسعه

«توسعه انسانی پایدار» به راحتی حقوق بشر را همراه با دموکراسی، صلح، و عدالت به مثابه زیرمجموعه‌های توسعه، بازتعریف می‌کند. جدا از این واقعیت که مردم برخی از عوام یا حکومت‌ها این اصطلاح را در این راه به کار می‌بندند، چنین تعریفی رابطه نامشخص میان حقوق بشر و توسعه اقتصادی، حوزه مهم عمل و آرمان اجتماعی امروزی، را کنار می‌نهد.

گرایش کنونی به در هم آمیختن همه چیزهای خوب — نه تنها در بحث‌های توسعه انسانی پایدار بازتاب یافته بلکه در برخی از گزارش‌های اخیر افراطی‌تر در زمینه امنیت انسانی نیز مطرح است — در تقابل شدیدی نسبت به عقل متعارف دوران جنگ سرد قرار گرفته است. به این ترتیب، طرفداران حقوق

بشر به طور مرتب با این ادعا، که با ذوق و شوق قابل توجهی از جانب اهداف هر دو سوی طیف سیاسی پیش کشیده می‌شود، مواجه‌اند که ضرورت توسعه... همهٔ دیگر ادعاهای مشروع و حقوق پیشین را کنار می‌زند (رافن، ۱۹۸۲: ۱۲۲).

اجرای اقتصادی مؤثر... در دوران مدرن منوط به فقر گسترده و سرکوب سیاسی بوده

است و در حکومت‌هایی که سیاست‌های اقتصادی مساوات‌جویانه را پیگیری کرده‌اند این

امر امکان‌پذیر نبوده است (هیولت ۱۹۸۰: ۴).

نظام‌های سیاسی خشن با موفقیت‌ها (در

برآوردن نیازهای اولیه) همراه بوده‌اند... تا

اینجا سابقهٔ خوبی در چهارچوب وجوه لیبرال

نداشته‌اند... یک نظام سیاسی لیبرال‌تر ممکن

است قادر به ارائه و حفظ جهت‌گیری تازه در

اقتصاد ضروری برای این نوع موفقیت‌ها نباشد

(استورت ۱۹۸۵).

توسعه به طور مرتب با حقوق بشر دست

کم در چهارچوب‌های زمانی کوتاه و میان مدت

داشته که در آن سیاستمداران و برنامه‌ریزان

توسعه عمل می‌کنند، سر ناسازگاری داشته

است.

چنین استدلال‌هایی از مباحث ملی و

بین‌المللی کنار گذاشته نشده‌اند. این استدلال‌ها

در توجهات در رژیم‌های آسیایی سوءاستفاده کنند از حقوق هنوز اهمیت زیادی دارد. این استدلال‌ها همچنین عنصر ضمنی مجموعه تعديلات ساختاری استاندارد هستند که از سوی صندوق بین‌المللی پول مطرح شده‌اند. از این رو، استدلال‌های مبادلاتی شایسته

توجه (انتقادی) هستند که من در ادامه به آن می‌پردازم.

سه نوع مبادله به طور گسترده مورد طرفداری واقع شده‌اند:

(۱) مبادلهٔ نیازها.^{۲۰} به جای اختصاص

منابع کمیاب به برنامه‌های اجتماعی تا نیازهای

اساسی (و حقوق انسانی به هم مرتبط همچون

غذا و مراقبت بهداشتی) را برآورده نماید، سطوح

نسبتاً بالایی از فقر مطلق (محرومیت نیاز) باید

پذیرفته شود تا [جریان] سرمایه‌گذاری به اوج

خود برسد.

(۲) مبادلهٔ برابری.^{۲۱} یک مبادلهٔ برابر

«ضعیف» مبتنی بر فرضیهٔ کوزنتز^{۲۲} یا فرضیهٔ

(تغییر یافته) U است. هم درآمدهای متوسط و

هم نابرابری درآمدی به نسبت بخش «مدرن»،

در بخش «سنتی» پایین‌تر است. از این رو، در

دوران گذار به یک اقتصاد مدرن، نابرابری در

میزان توزیع درآمد در ابتدا افزایش پیدا خواهد

کرد و سپس در سطوح بالا تثبیت می‌شود

و سرانجام در سطوح میانه بالای درآمد ملی کاهش پیدا می‌کند و به این ترتیب، هنگامی که نابرابری در مقابل تولید ناخالص ملی طرح می‌شود به ایجاد یک منحنی یو مانند منجر می‌شود.

در یک مبادله نابرابر «قوی»، نابرابری به مثابه یک کمک، نه فقط یک نتیجه اجتناب‌ناپذیر، به توسعه به شمار می‌رود. به خاطر اینکه تنها کار خوبی که می‌توان در جهت پسانداز و سرمایه‌گذاری انجام داد و به این خاطر که سرمایه‌گذاری کلید رشد سریع است، نابرابری غالباً در جهت منافع بهتر فقرا در درازمدت حفظ می‌شود. نابرابری همچنین در اغلب اوقات به مثابه انگیزه با پاداشی برای عملکرد اقتصادی برتر توجیه می‌شود.

۳) مبادله آزادی. ۲۲ اعمال حقوق سیاسی و مدنی ممکن است حتی سبب تهدید یا تخریب برنامه توسعه خوب جافتاده شود. مقامات منتخب ممکن است تحت فشار باشند تا سیاست‌هایی برگزینند که بر مبنای مصلحت

سیاسی کوتاه مدت باشد تا سیاست‌هایی که به لحاظ اقتصادی ضروری‌اند اما به لحاظ سیاسی از محبوبیتی برخوردار نیستند؛ آزادی‌های بیان، مطبوعات، و اجتماعات ممکن است به گونه‌ای اعمال شوند که سبب تشدید یا ایجاد

شکاف اجتماعی شوند که در این صورت، جامعه شکننده ممکن است دوام نیاورد، اتحادیه‌های تجاری ممکن است منافع خاص اضافی را برای اشرافیت کاری دنبال نمایند؛ نظام‌های حقوقی دقیق و سنجیده بر مبنای مدل غربی بسیار نامرتب به نظر رسند؛ و به همین ترتیب.

آزادی‌های مدنی و سیاسی، از این رو ادعا می‌شود، باید (به طور موقتی) متوقف شوند.

هر سه مبادله در سطح گسترده‌ای نه تنها ضروری‌اند بلکه زودگذر و خود اصلاح هستند. نظریه تراوش به پایین رشد، نظریه‌ای در مورد عایدات خود به خودی نهایی برای فقر است. فرضیه U حمل بر یک عایدی خود به خودی برای برابری بیشتر می‌گذارد. و رشد و توسعه در ایجاد، حفظ و گسترش آزادی در جهان سوم نقش قاطعی دارند. هنگامی که رشد سریع به دست آمد توقع این است که هر کسی بتواند از خودش مراقبت کند. از این رو، هر یک از این مبادلات ناظر بر استراتژی‌های توسعه «نخست، رشد» هستند.

در طول سه دهه گذشته، این آگاهی رو به رشد وجود داشته که «عقل متعارف» به گونه‌ای نامطلوب همراه کننده بوده است (و همراه کننده باقی می‌ماند). قربانیان خاص حقوق بشر ممکن است به توسعه کمک کنند

اما مبادلات مطلق و بی قید و شرط همیشه غیر ضروری‌اند و غالباً به گونه‌ای اثبات شده

۶) توسعه و حقوق مدنی و سیاسی

مبادله آزادی (به ادعای من) بسیار دشوار است. همبستگی تاریخی قوی میان سرکوب و مراحل اولیه رشد اقتصادی سریع و تحول اقتصادی ساختاری وجود دارد. اما روشن نیست که این رابطه علی باشد. و من فکر می‌کنم که بسیار دشوار است که به گونه‌ای متقاعد کننده بتوان ادعا نمود که سرکوب برای توسعه نیاز است و همچنین است در مورد دولت و اقتصاد. (اما اجازه دهید که فوراً اضافه کنم که کمتر از آن دشوار نیست که به طور متقاعد کننده‌ای استدلال کنیم که ضروری نیست.)

بسیار دشوار، شاید غیرممکن، خواهد بود که از حدی از سرکوب اجتناب شود. با این حال، من پیشنهاد می‌کنم که این ممکن است مثل هر چیز دیگری به واسطه این واقعیت باشد که تغییر ساختاری صلح‌آمیز از هر نوعی (به ویژه هنگامی که نمی‌تواند حایل هزینه‌های جنبی برای گروه‌های زیان‌دیده‌ای شود که سطح بالایی از توسعه را ممکن می‌سازند) مشکل است. بیشتر سرکوب‌ها اگرچه غالباً کارویژه استراتژی‌های «توسعه» خاصی هستند اما در عوض اینکه یک ضرورت اقتصادی باشند ریشه

مبادلات حقوق بشر، به جز شاید در مراحل اولیه حرکت از اقتصاد «سنتی» به «مدرن» از ملزومات توسعه نیستند^{۲۳} اما گزینه‌های مربوط به خط‌مشی به دلایل بسیار سیاسی و نه اقتصادی فنی در پیش گرفته می‌شوند.

این نسبتاً راحت است که چنین ادعایی در مورد مبادلات نیازها و برابری بر مبنای مدل توسعه شرق آسیا داشته باشیم. کره جنوبی و تایوان — که باید در خاطر داشته باشیم که در دهه ۱۹۵۰ عموماً به عنوان نمونه‌های نسبتاً غیرمحمتمل توسعه موفق مورد نظر بودند — رشد بسیار سریع و تغییر ساختاری اساسی در اقتصادهایشان بدون نابرابری درآمدی عمده (همان گونه که به واسطه مقایسه‌های بین‌المللی ارزیابی شد) و همراه با یک اصلاح پیوسته در برآوردن نیازهای اساسی تقریباً همراه با توزیع درآمد کامل به دست آوردند.^{۲۴} بحث قابل ملاحظه و غالباً پر سر و صدایی بر سر منابع و علل این عملکرد و اجرا و اینکه تا چه حد ممکن است آن را در جایی دیگر به کار بست وجود دارد. با وجود این، روشن است که دست کم در شرایط معینی، مداخلات مبتنی بر مشی

1. trickle down theory

در فرصت‌ها، مشکلات، و چالش‌های سیاسی محلی اتفاقی و منافع خاص عوامل مجری سرکوب دارند.

استراتژی‌های توسعه هم سرکوب و نابرابری را در بر می‌گیرند و هم برآورده نشدن نیازها، و آزادی، برابری و برآورده شدن نیازها تنها به طور اتفاقی است. رشد صنعتی پایدار از سوی رژیم‌های سرکوبگر در کره

جنوبی، تایوان، سنگاپور، و چین در دهه‌های اخیر، از طریق الگوبرداری از تجربیات اولیه اروپای غربی به دست آمده است. اما بیشتر دیکتاتورهای توسعه‌طلب شکست‌های ناگواری داشته‌اند. در صحرای جنوب آفریقا، حتی رشد در کوتاه مدت به ندرت محقق شد. در دیکتاتوری‌های با احزاب سوسیالیست، همراه با بیشتر دیکتاتورهای نظامی و الیگارش‌های غیرنظامی آمریکای لاتین و آسیایی، رشد کوتاه

مدت و میان مدت ناپایدار نشان داد. آنها که مجبور به قربانی کردن حقوق و آزادی‌های فردی شدند در مقابل معمولاً توسعه‌ای (رشد پایدار) به دست نیاوردند.

تا حد زیادی تحت تأثیر این تجربه، طرفداری همه‌جانبه از مبادله آزادی - مسئله مهم دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ - امروزه به ندرت پیش می‌آید.^{۲۶} اقتدارگرایی «نرم»، مانند مورد

سنگاپور، هنوز هم به ویژه هنگامی که کالای اقتصادی وعده داده شده ارائه شود مورد احترام است. با این حال، این گرایش رو به رشد بر سازگاری‌های میان حقوق مدنی و سیاسی و توسعه تأکید دارد. برای نمونه، نهادهای مالی بین‌المللی از دهه ۱۹۹۰ به طور روزافزونی بر کمک‌های اقتصادی «حکومت‌داری مطلوب» تأکید نموده‌اند.^{۲۷}

حتی جایی که رژیم‌های بسیار سرکوبگر به توسعه اقتصادی پایدار دست یافته‌اند، شواهد بسیار کمی در دست است که نشان دهد برای توسعه، سرکوب، اگر نگوییم که ناسازگار است، ضروری بوده است. به این ترتیب، چون مبادله آزادی اساساً نامطلوب است، کاملاً به جاست که بر شرایطی تأکید کنیم و پیگیر باشیم که سازگاری میان حقوق مدنی و سیاسی و توسعه اقتصادی را مجاز شمارد و یا تشویق نماید.

حتی اگر این مقرون به صحت باشد - به جهت مبادله آزادی در حد چیزی نه کمتر از مبادله نیازها و برابری - لازم است که از ادعاهای مربوط به مطالعات تجربی مفصل در رابطه با شرایطی که در آن حقوق بشر و توسعه اهدافی رقیب باشند یا نباشند، چشم‌پوشیم. اما آن وظیفه‌ای برای اقتصاددانان و متخصصان کشور است نه نظریه پردازان حقوق

بشر. چیزی که من در عوض عرضه می‌کنم انتقادی از ادعاهای وارونه امروزمین است که رابطه ضرورتاً مثبتی میان حقوق بشر و توسعه پیشنهاد می‌نماید.

۷) بازارها و حقوق اقتصادی و اجتماعی

رابطه میان توسعه و حقوق اقتصادی و اجتماعی به ویژه هنگامی که به نقش بازارها توجه می‌کنیم پیچیده است. بازارها نهادهای اجتماعی‌اند که برای ایجاد کارایی اقتصادی طراحی شده‌اند. کشورهای هم‌چون کوبا و سریلانکا که در چهارچوب برنامه‌های توسعه موفقیت کوتاه مدت و میان مدتی به دست آورده‌اند اما شکست بلند مدتی نصیب‌شان شده، بر بازتوزیع دولتی تأکید دارند که حاوی این پیشنهاد است که درجه قابل ملاحظه‌ای از کارایی اقتصادی (و از این جهت، اتکا به بازارها) برای پیشرفت پایدار در اجرای حقوق اقتصادی و اجتماعی ضروری است.

با وجود این، اشتیاق کنونی برای بازارها به ویژه در ایالات متحده از دیدگاه حقوق بشر بسیار دردسرساز است. همچون دموکراسی (محض)، بازارهای (آزاد) از طریق ادعاهایی مبنی بر کالای جمعی و نفع همگانی توجیه می‌شوند نه حقوق بشر انفرادی. بازارها کارایی ایجاد می‌کنند و نه برابری اجتماعی یا طرفداران بازار نوعاً استدلال می‌کنند که در عوض محروم شدن عده‌ای در کوتاه مدت، همه از تأمین بیشتر کالاها و خدمات فراهم شده به واسطه رشد برخوردار می‌شوند. اما «همه» به معنای هر (دقیقاً هر) کسی نیست. مرجع در عوض «فرد» متوسط، وجود جمعی انتزاعی است. و حتی به «او» اطمینان داده می‌شود که تنها در آینده به دست خواهد

آورد. در همین جا و حالا و به همین ترتیب در آینده، بسیاری از انسان‌ها و خانواده‌ها رنج خواهند برد.

بازارهای کارا وضع برخی - در حالت ایده‌آل، حتی بسیاری - را به قیمت محرومیت (نسبی و حتی شاید مطلق) عده‌ای دیگر بهبود می‌بخشند. و آن رنج در میان اعضای بسیار

آسیب‌پذیر جامعه جای خوش می‌کند. حتی بدتر از آن اینکه چون بازارها منافع رشد را بدون توجه به محرومیت‌های کوتاه مدت توزیع می‌کنند، آنها که از «هزینه‌های تعدیلی» - از دست رفتن شغل، قیمت بالای مواد غذایی، مراقبت بهداشتی کمتر - رنج می‌برند حق

خاصی در مورد سهمی از منافع جمعی بازارهای کارا به دست نخواهند آورد. «سهم مناسب» شخص تنها بر حسب کارایی، ارزش افزوده پولی، سنجیده می‌شود. ارزش انسانی رنج، هزینه‌های انسانی محرومیت، و ادعاهایی که مطرح می‌کنند خارج از حساب و کتاب بازارها قرار می‌گیرد.

همه دموکراسی‌های لیبرال موجود از دولت رفاهی برای جبران ضرر (برخی از) کسانی که در بازارها شانس کمتری دارند، بهره می‌گیرند. افرادی که به واسطه عمل نهادهای اجتماعی (بازارها و حقوق مالکیت خصوصی)

زیان می‌بینند تا همگان را منتفع می‌سازند، حق دارند سهم منصفانه‌ای در محصول اجتماعی داشته باشند که در کمک به تولیدش مشارکت داشته‌اند. دولت رفاهی کالاها، خدمات و فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی معینی را بدون در نظر گرفتن ارزش بازاری کارشان برای همه افراد تضمین می‌نماید.

کاهش رنج کوتاه مدت و تضمین جبران دراز مدت - که موضوعات عدالت، حقوق، و وظایف‌اند نه کارایی - کار دولت (رفاهی) است نه بازار. آنها مسائلی از حقوق افراد را پیش می‌آورند که بازارها به سادگی نمی‌توانند آنها را دریابند - زیرا برای آن کار طراحی نشده‌اند.

بازارهای آزاد یک قرینه اقتصادی برای نظام سیاسی حاکمیت اکثریت بدون حقوق اقلیت هستند. همچنین، دموکراسی محض، بازارهای آزاد افراد و حقوق‌شان را در برابر کالاهای جمعی «عالی‌تر»ی فدا می‌کنند. از این منظر، دولت رفاهی ابزاری برای تضمین آن است که با اقلیتی که به واسطه بازارها محروم شده با حداقل احترام و توجه اقتصادی رفتار شود. به دلیل اینکه این اقلیت در حال حاضر متغیر و نامعین است - بسیار شبیه اقلیتی که در یک سخنرانی سیاسی نامعروف شرکت می‌کنند و یا مشمول یک دستگیری خودسرانه

باشند. این «حقوق اقلیت» بر حسب حقوق افراد برای همگان تعریف می‌شوند.

آزاد ترجیح دارند. در هر دو مورد، منطق حقوق فردی جهانشمول ضرورتاً یک منطق جمع‌گرایانه و فایده‌گرایانه منافع جمعی را که هدف از آن تضمین این است که کالای عمومی یا خیر همگانی به روش‌هایی پی گرفته می‌شود که با حقوق هر یک سازگار باشند، محدود می‌کند.

حقوق بشر برای مدنی کردن دموکراسی و بازارها از طریق محدود کردن حوزه عمل‌شان به یک حوزه محدود و تعریف شده به لحاظ حقوقی ضروری است. تنها هنگامی که پیگیری رفاه به واسطه حقوق اقتصادی و اجتماعی هموار می‌شود — هنگامی که بازارها در دولت رفاهی جای می‌گیرند — یک اقتصاد سیاسی شایسته احترام‌مان می‌شود.

۸) دولت رفاهی دموکراسی لیبرال

همه دولت‌های رفاهی دموکراسی لیبرال واقعی در تحقق همه حقوق برای همه اتباع‌شان باز می‌مانند. با وجود این، تنها چنین دولت‌هایی به طور نظام‌مند متعهد به طیف کاملی از حقوق شناخته شده بین‌المللی‌اند. تنها در چنین دولت‌هایی بازارها و دموکراسی‌های قدرتمند در محدوده‌های نظام‌مند اعمال شده از جانب حقوق بشر عمل می‌کنند. و تنها (یا در وهله نخست دست کم) به خاطر چنین محدودیت‌هایی بازارها و دموکراسی‌هایشان برای رقابت شایسته‌اند.

دولت رفاهی دموکراسی لیبرال اروپای غربی، ژاپن و آمریکای شمالی به خاطر توازن خاصی که میان تقاضاهای رقیب برای مشارکت سیاسی، کارایی بازار، و حقوق بشر شناخته شده بین‌المللی برقرار می‌کنند، نمونه‌های جذابی برای بقیه جهان هستند. اما دموکراسی و توسعه در نبود تعهد پیشین‌شان به طیف کاملی از حقوق بشر شناخته شده بین‌المللی، جذابیت‌شان را از دست می‌دهند.

اگر عمیق‌ترین و وسیع‌ترین جذابیت‌های رژیم‌ها که باید تحسین نماییم از تعهد و کمک‌شان به حقوق بشر برآید، لازم است آن را در مهم‌ترین بخش زبان و بیانی قرار دهیم که با آن در مورد آنها صحبت می‌کنیم. اگر ما واقعاً در ارتباط با رژیم‌هایی ذینفع هستیم که طیف کاملی از حقوق شناخته شده بین‌المللی

دموکراسی تقریباً همیشه بر حکومت اقتدارگرایی مرجح است.^{۲۸} اما دموکراسی لیبرال بر دموکراسی (صرفاً) گزینشی ترجیح دارد. بازارها بر اقتصادهای دستوری مرجح‌اند. با این حال، دولت‌های رفاهی بر بازارهای

را حمایت می‌کنند - که من فکر می‌کنم بهترین معنی مطلوب از آن را طرفداران غربی «دموکراسی» در ذهن دارند - چرا دست کم نباید آن را بیان کنیم؟ چرا با صحبت کردن پیرامون دموکراسی باید خطر سوء برداشت یا توضیح و تفسیر صفات شایسته مسلم را ایجاد نمود؟ استدلال من ممکن است در قالب درخواستی برای تمرکز بر ایجاد رژیم‌های حامی حقوق که از سوی اعلامیه جهانی حقوق بشر تعریف شده‌اند، دوباره صورت‌بندی شود.

آن رژیم‌ها دموکراتیک خواهند بود. اما آنها مطلوب‌اند چون ما فکر می‌کنیم که دلیل خوبی برای این باور داریم که توانمندسازی مردم بهترین سازوکار سیاسی است که تا به حال برای تأمین همه حقوق انسانی برای همه ابداع شده است. رژیم‌های حامی حقوق بشر نیز توسعه اقتصادی را پیگیری می‌کنند. اما توسعه تا حدی مطلوب است که منابع را به دست دهد تا حقوق اقتصادی و اجتماعی برای اعضای گروه‌های محروم به واسطه ارزش ذاتی کالاهای تولید شده تحقق یابد.

مردمان بی‌شماری صدها سال در تلاش و رنج برای دموکراسی و توسعه بوده‌اند. معمولاً اگر چه آنها را به عنوان اهداف در نظر نگرفته‌اند اما ابزارهایی برای زندگی شرافتمندانه دانسته‌اند.

۱ - استثنائاتی همچون کره شمالی و افغانستان طالبان عموماً از یک ایده‌آل به ظاهر انقلابی ضد هژمونیک حمایت می‌کنند و (آگاهانه) از جامعه بین‌المللی که در نظر دارد آنها را محروم نماید، منزوی هستند. مناظره کنونی درون ایران را در نظر بگیرید که در چهارچوب آن، فضای باز برای حقوق بشر و جامعه بین‌المللی، نیروهای اصلاح را در پی داشته است.

پانویس ها

۲ - این صورت‌بندی تکرار شده است. برای نمونه، نگاه کنید به قطعنامه ۵۲/۱۴۸ (بازگراف مقدماتی نهم) و ۵۵/۱۰۸ مجمع عمومی و قطعنامه ۱۹۹۸/۷۲ (بازگراف اجرایی چهارم) و ۲۰۰۰/۵ کمیسیون حقوق بشر.

۳ - من روابط میان دموکراسی و توسعه را به دلایلی به خاطر فضا، منافع و نقطه تمرکز این کتاب دنبال نمی‌کنم. برای داشتن نمونه‌هایی کم و بیش در مورد دیدگاه‌های جریان اصلی، نگاه کنید به سمپوزیوم‌های موجود در شماره‌های اکتبر ۱۹۹۴ و آوریل ۱۹۹۵ مجله دموکراسی (Journal of Democracy). برزفوسکی (Przeworski) و لیمانگی (Limongi) در چهارچوب یک تحلیل فراملی استدلال می‌کنند که توسعه اقتصادی، گذار به دموکراسی را هموار نمی‌کند اما سبب تقویت دموکراسی‌های استقرار یافته می‌شود. اما لاندراگن (Londregan) و پول (Poole) (۱۹۹۶) رابطه عموماً مثبت‌تری میان توسعه و دموکراسی می‌یابند.

۴ - اعلامیه وین اشعار می‌دارد که «هرست جهان‌شمول این حقوق و آزادی‌ها غیرقابل

تردید است. «همه حقوق، جهانشمول، تجزیه‌ناپذیر و مستقل و به هم مربوط هستند. جامعه بین‌المللی باید با حقوق بشر در سطح جهانی و به صورت متصفانه و برابر رفتار نماید، و با همین موضع و همین تأکید... وظیفه دولت‌هاست که بدون توجه به نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی‌شان، همه حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را ترویج نمایند و مورد حمایت قرار دهند.»

۵- حتی انقلاب آمریکا بیشتر «جمهورخواه» بود تا «دموکرات». احزاب سیاسی برجسته در ابتدای جمهوری خودشان را به صورت «جمهورخواهان و فدرالیست‌ها» نظام دادند؛ «دموکرات‌ها» به مدت ۴۰ سال نیروی عمده‌ای نبودند. به همین ترتیب، دموکرات‌های قوی انقلاب فرانسه عمدتاً تضعیف شدند. اصطلاح دموکراسی در فرانسه تا سال ۱۸۴۸ نتوانست رواج سیاسی گسترده‌ای بیابد. (روسالونان (۱۴۰: ۱۹۹۵)، (Rosanvallon).

۶- دموکراسی همچنین به واسطه زمینه‌های ابزاری مورد طرفداری واقع شده است: برای نمونه، به عنوان وسیله‌ای برای محدود کردن سوءاستفاده‌های از قدرت یا برای متوازن نمودن منافع طبقات رقیب، اما در اینجا من تنها به مباحث دموکراسی به عنوان شکل فی نفسه مطلوبی از حکومت علاقه دارم.

۷- در اینجا یک همسویی جالب در ارتباط با تمایز میان داشتن حق و بهره‌مندی نافع از تکلیف شخصی دیگر وجود دارد.

۸- کسی ممکن است تصور کند که مردم واقعاً چیزی ناسازگار با حقوق بشر شناخته شده بین‌المللی نمی‌خواهند. برای نمونه، روسو مدعی است که اراده عمومی همیشه کامل و زوال‌ناپذیر است (Social Contract, Book I, chapter 2) اما در یک چنین موردی هم دموکراسی و هم حقوق بشر صوری خواهند بود.

۹- برای یک دفاع از اعتبار دموکراتیک مارکس، نگاه کنید به میلر (1986) (Miller).

۱۰- با این حال، هیچ ارتباط ضروری میان دموکراسی و حکومت قانون وجود ندارد؛ مردم ممکن است دست به انتخاب بزنند تا از طریق استبدادگی، قوانین طبیعی، و یا دیگر سازکارها به حکومت روی آورند. در مقابل، رژیم‌های غیردموکراتیک هم ممکن است به طور اصولی به حکومت قانون احترام بگذارند (اگرچه در عمل به ندرت چنین می‌کنند).

۱۱- من از [صفت] «لیبرال» برای ارجاع به نظریه‌ها و نظام‌های سیاسی حقوق‌باور (دقیقاً در مقابل طیف دست‌چپی متعارف) بهره می‌گیرم. نگاه کنید به دورکین (۱۹۸۵) (Dworkin)، فصل ۸.

۱۲- چنین چیزی در مورد رژیم‌های کوریوآرستستی بسیار صادق است که در آنها به کارگران، اهالی مقیم یک منطقه خاص، یا دیگر گروه‌های اجتماعی، وضعیت خاصی در تصمیم‌گیری سیاسی اعطا می‌شود. برای نمونه، نگاه کنید به لمبرش (Lehmbruch) و اشمیتز (Schmitter) (۱۹۸۲).

۱۳- یک متن مقدماتی استاندارد خوب را می‌توان در کار تودارو (۱۹۹۲) (Todaro)؛ فصل سوم) دید. کار دیکسون (۱۹۹۷) (Dickson) بهره نخست) اگرچه یک متن مقدماتی پایه برای دوره کارشناسی به شمار می‌رود اما مفید است. همین طور نگاه کنید به واینر (۱۹۸۷) (Weiner)، عقاید متفاوت تر در کار اسکوبار (۱۹۹۵) (Escobar) و ساچز (۱۹۹۲) (Sachs) دیده می‌شود. همچنین، نگاه کنید به گریلو (Grillo) و استیرات (۱۹۹۷) (Stirrat)، مارگالین (Marglin) و مارگالین (۱۹۹۰)، و هوبارت (۱۹۹۳) (Hobart).

۱۴. gross domestic product (GDP)

۱۵- نمونه های کلاسیک عبارت اند از روسو (۱۹۶۰) (Rostow) و چتری (Chenery) و سیرکوین (۱۹۷۵) (Syrquin)، راکسبورو (۱۹۷۹) (Roxborough) شرح انتقادی استاندارد ی به دست می‌دهد.

۱۶- کاردوسو (Cardoso) و فالانو (Faletto) (۱۹۷۹) غالباً ظریف ترین و نیرومند ترین اظهارات را در این دیدگاه ارائه داده‌اند. بهترین بررسی تحلیلی موزج مربوط به پالما (Palma) (۱۹۷۷) است.

۱۷- برای نمونه، نگاه کنید به کنفرانس ملل متحد در مورد محیط زیست و توسعه (۱۹۹۳)، فوچوکس (Faucheux)، اوکانر (O'Connor)، و استاتن (۱۹۹۸) (Staaten)، کرکیاتریک (Kirkpatrick) و لی (۱۹۹۷) (Lee)، تیلولر (Taylor) و پیپر (۱۹۹۶) (Pieper)، و لیمنز (Lemons) و براون (۱۹۹۵) (Brown).

۱۸- برای نمونه، گزارش توسعه انسانی سالانه توسعه ملل متحد سنجه‌ای را بکار می‌برد که ترکیبی است از تولید ناخالص داخلی سرانه همراه با امید به زندگی و سواد. آن‌ا اگرچه از تولید ناخالص داخلی به تنهایی بهتر است اما در نشان دادن رابطه میان شاخص‌های اجتماعی و اقتصادی «توسعه انسانی» که بازتاب خود منطق‌های سیاسی متفاوت است ناتوان می‌ماند.

۱۹- یک موضوع باید در تعریف نهایی مورد اشاره قرار گیرد. بیانیه ۱۹۸۶ در مورد حقوق و توسعه (قطنامه ۴۱/۱۲۸ مجمع عمومی) بر مبنای مفهوم توسعه استوار است که به اندازه دربرگیری «توسعه انسانی پایدار» گسترده است و مشکلات تحلیلی مشابهی را پیش می‌آورد. من جایی دیگر (دالنی ۱۹۸۵: ۱۹۹۳) به تفصیل علیه منطق اخلاقی، سیاسی، حقوقی و تحلیلی شناسایی چنین حقوق بشری بحث نموده‌ام. در اینجا خیلی ساده اشاره می‌کنم که این حقوق بشر در

منابع

Apter, David. 1965. *The Politics of Modernization*. Chicago: University of Chicago Press.

Bayley, David. 1994. *The Public Liberties in New States*. Chicago: Paul McNally.

Bhagwati, Jagdish M. 1966. *The Economics of Underdeveloped Countries*. New York: McGraw Hill.

Boulding, Kenneth E. 1985. *Principles of Economic Policy*. Englewood Cliffs, N. J.: Prentice-Hall.

Campos, Jose Edgardo, and Hilton L. Root. 1966. *The Key to the Asian Miracle: Making Shared*

- Dordrecht: Kluwer.
- Ginter, Konrad, Erik Denters, and Paul J. I. M. de Waart, eds. 1995. *Sustainable Development and Good Governance*. Dordrecht: Martinus Nijhoff.
- Goodman, Roger, Gordon White, and Huck-ju Kwon, eds. 1998. *The East Asian Welfare Model: Welfare Orientalism and the State*. New York: Routledge.
- Grillo, R. D., and R. L. Stirrat, eds. 1997. *Discourses of Development: Anthropological Perspectives*. Oxford: Berg.
- Hobart, Mark, ed. 1993. *An Anthropological Critique of Development: The Growth of Ignorance*. London: Routledge.
- Huntington, Samuel P. 1968. *Political Order in Changing Societies*. New Haven: Yale University Press.
- Huntington, Samuel P. and Joan M. Nelson. 1976. *No Easily Choice: Political Participation in Developing Countries*. Cambridge: Cambridge: Harvard University Press.
- Johnson, Harry G. 1962. *Money, Trade, and Economic Growth*. Cambridge: Harvard University Press.
- Kirkpatrick, Colin, and Norman Lee, eds. 1997. *Sustainable Development in a Developing World: Integrating Socio-Economic Appraisal in and Environmental Assessment*. Cheltenham, Eng.: Edward Elgar.
- Lehmbruch, Gerhard, and Philippe C. Schmitter, eds. 1982. *Patterns of Corporatist Policy-Making*. Beverly Hills: Sage Publishers.
- Leipziger, Danny M., and Vinod Thomas. 1997. "An Overview of East Asian Experience." In *Lessons from East Asia*. Edited by Danny M. Leipziger. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Lemons, John, and Donald A. Brown, eds. 1995. *Sustainable Development: Science, Ethics, and Public Policy*. Dordrecht: Kluwer.
- Lipset, Seymour Martin. 1959. "Some Social Growth Credible. Washington D. C.: The Brookings Institution.
- Cardoso, Fernando Henerique, and Enzo Faletto. 1979. *Dependency and Development in Latin America*. Berkeley: University of California.
- Chenery, Hollis B., and Moises Syrquin. 1975. *Patterns of Development, 1950-1970*. London: Oxford University Press.
- Collier, David, and Steven Levitsky. 1997. "Democracy with Adjectives: Conceptual Innovation in Comparative Research", *World Politics* 49 (April): 430-451.
- Dickson, Anna K. 1997. *Development and International Relations: A Critical introduction*. Cambridge: Polity Press.
- Donnelly, Jack. 1985a. *The Concept of Human Rights*. London/New York: Croom Helm/St. Martin's Press.
- Donnelly, Jack. 1985b. "In Search of the Unicorn: The Jurisprudence of the Right to Development." *California Western International Law Review* 15 (Summer): 473-509.
- Donnelly, Jack. 1993a. "Human Rights, Humanitarian Crisis, and Humanitarian Intervention." *International Journal* 48 (Autumn): 607-640.
- Donnelly, Jack. 1993b. "Third Generation Rights" In *People and Minorities in International Law*, Edited by Catherine Brolmann, Rene Lefebvre, and Marjoleine Zieck. The Hague: Kluwer.
- Dworkin, Ronald. 1985. *A Matter of Principal*. Cambridge: Harvard University Press.
- Enke, Stephen. 1963. *Economics for Development*. Englewood Cliffs, N. J.: Prentice-Hall.
- Escobar, Arturo. 1995. *Encountering Development: The Making and Unmaking of the Third World*. Princeton: Princeton University Press.
- Faucheux, Sylvie, Martin O'Connor, and Jan van der Staaten, eds. 1998. *Sustainable Development: Concepts, Rationalities, and Strategies*.

- Taylor, Lance, and Ute Pieper. 1996. *Reconciling Economic Reform and Sustainable Human Development: Social Consequences of Neo-Liberalism*. New York: Office of Development Studies, United Nations Development Programme.
- Todaro, Michael P. 1994. *Economic Development*, 5th ed. New York: Longman.
- United Nations Conference on Environment and development. 1993. *Agenda 21: Programme of Action for Sustainable Development*. New York: United Nations Department of Public Information.
- Weiner, Myron. 1987. "The Goals of Development." In *Understanding Political Development: An Analytic Study*. Edited by Myron Weiner, Samuel P. Huntington, and Gabriel A. Almond. Boston: Little Brown.
- White, Gordon, and Roger Goodman. 1998. "Welfare Orientalism and the Search for an Eastern Asian Welfare Model." In *The East Asian Welfare Model: Welfare Orientalism and the State*. Edited by Roger Goodman, Gordon White, and Huck-ju Kwon. New York: Routledge.
- World Bank. 1992. *Governance and Development*. Washington, D. C.: World Bank.
- Requisites for Democracy: Economic Development and Political Legitimacy." *American Political Science Review* 53 (March): 69-105.
- Londergan, John Benedict, and Keith T. Poole. 1996. "Does High Income Promote Democracy?" *World Politics* 49 (October): 1-30.
- Miller, Richard W. 1986. "Democracy and Class Dictatorship." *Social Philosophy and Policy* 3 (Spring): 59-78.
- Morriss, Bruce R. 1967. *Economic Growth and Development*. New York: Pitman Publishing.
- Palma Gabriel. 1997. "Dependency: A formal Theory of Underdevelopment or a Methodology for the Analysis of Concrete Situations of underdevelopment?" *World development* 25 (July-August): 881-924.
- Przeworski, Adam, and Fernando Limongi. 1997. "Modernization: Theories and Facts." *World Politics* 49 (January) 155-183.
- Rosanvallon, Pierre. 1995. "The History of the Word "Democracy" in France." *Journal of Democracy* 6 (October): 140-154.
- Rostow, Walt. 1960. *The Stages of Economic Growth: A Non-Communist Manifesto*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Rowen, Henry S., ed. 1998. *Behind East Asian Growth: The Political and Social Foundations of Prosperity*. New York: Routledge.
- Roxborough, Ian. 1979. *Theories of Underdevelopment*. London: Macmillan.
- Sachs, Wolfgang, ed. 1992. *The Development Dictionary: A Guide to Knowledge as Power*. London: Zed Books.
- Schmitter, Philippe C., and Terry Lynn Karl. 1991. "What Democracy Is . . . and Is Not." *Journal of Democracy* 2 (Summer): 75-88.
- Stiefel, Matthias, and Marshall Wolfe. 1994. *A Voice for the Excluded: Popular Participation in Development*. London: Zed (in association with the United Nations Research Institute for Social Development).